

استه اسک در صورت سلیمان هر کس که سنگ مایه سلیمان پناه بر علیه السلام کند  
و خطبه هر که که سنگ کوستره یعنی سنگ این پیر عقل و دانش از خود نبرد  
و مایه انگل عقل و علی اوزر مرغ و مایه کله زمین شکر ابرو له با زار چه گاه گاهی  
بر سر نهاده علی طغان اگر چه گاه مایه اوزر به کلاه قور مرغان قان و اند  
آیین پادشاهی قاضی مرغ لری سلولر بادشاهی آیینی مراد پادشاهی پادشاهی  
عادتی بیلر و حتمدن کلر و بکلر یعنی که آشنای از بیض خود دید آیت  
که آمان اگر کند و حتمدن آت و به بعضی کس که حق معین اوله شکر جهان کس در  
منت پادشاهی هر عسکر حتمدن مالک و زمین طره آسمان اسناد و هزاره کلر  
خوش نویسنده در شان یا زوا اعشار یا زوا اعشار حتمدن سنگ فک لطیفه با زور  
مغرب جان فخر ای قسوس عمر گاهی حال یعنی صحت ز یاد ایرجی که حمایت  
عمر نقصان ایرجی که انصونی بری ز یادست جابنی در که مایه بری سیاست  
جانبی در که اعشار در خطاب پادشاه در ای عصر شو خلق از کس مایه عزت  
ایا پادشاه که سنگ ذانک عزت کس مایه سنگ خلق او خند و وی دولت تو  
ایچن از صورت پادشاهی ای پادشاه که سنگ و کلر ایمن در خالین شتر شتر  
یعنی دو تکه در آل بود که مایه عزت دن مخلوق اولی خلق الله اولی در خطاب  
پادشاه در که پرتوی ز بیعت بزگان و حتمدن آفتد اگر سنگ تسکدن  
کان و حتمدن اوزر و هر بر بود و ش یا قوت شرح و وار از آشنند زنگ گاهی  
سرخ رویا قهر صمان و کلر بنفشه لر یعنی خوف دن بگری صمان کسی صمد و اوله  
مخندک خالی کان و حتمدن در صمد پادشاه که سنگ و عظمتت میان در  
عمر است پادشاهی کس می تهست جامع هر عمر در ای پادشاه که جام  
شراب دن بوش در اینک ز بند و عوی و ز خفتب کو ای است

مغرب جان فخر ای قسوس

پرتوی ز بیعت بزگان

سنان دعوی تخت دن شهادت مراد پادشاه دن طرفت الم احسان  
طایه در آتم دولت خند بر ای نشان سلورم عاشق اگر عجزت سنگ  
عاشق اگر عجزت سنگ فلک تر حمر اندر کس کل من بجز ای نا و صفت گاهی که صبح  
و قنک بلندن من جالی صون سن کلر پادشاه هر حاله عجز در کس قیامه آت  
از چشمه مراد پادشاهی ای ساقی خرابات چشمه سن بر آب کسور تا فرقه است  
از عجب خانقاهی تا خانقاه منسوب اولی عجب دن فرقه لری بو با مراد عشق  
سبی الم عجب را یاد خلاص طایه در در و دمان آدم نا و وضع نطق حتم  
آدم سلطون مادم که پادشاهی یعنی وار در مثل تو کلش در است این  
علم ای گاهی بو علم کل سجلی حتمتی ایله بلدی مراد پادشاهی صبح در  
طری الم جو از کلک نیاید با تو ملک صفای سن ملک صفای کلک دن  
چو کلر ظنم از جهان بر من شد تو جهان پادشاهی جهان با کل ظنم اولدی  
حال بو کس پادشاهی سن مراد پادشاهی به جهان شکایت اظهاری در  
جای که برین عصیان بر آدم صنی آت بر برده که عصیان بر آدم صنی آت  
اوردی یعنی حضرت آدم دن عصیان ظاهر اولدی مار آنکو ز بند دعوی  
ای کنایه بره کنایه سرتق دعوی عجب بر استر یعنی لایق و کلر محافظ  
چو پادشاهی که گاه میسر و نام ای حافظ چونکه پادشاه گاه سنگ  
نایک یا ابرو بر بخش ز بخت شما باز آنقدر و صوابی خنددن از بخت کس  
مذروه لایق ای که روی یا علی و البرایا و لعل العقیاب ای مخلوق نایک پادشاهی  
ایجان ارضی یعنی عطا علی عمل حلت به آتد ای ته هم ایله تر هم آتد  
بر بفره که آنک عظیم بلا رحوان ایله در عطا صدور در که فعلی اعطفت در طیل  
و نر هم معنی سنه دواهی صبح داحبه در که عظیم بلا و عقوبت و شدت معنی

خانقاهی با  
نیت کسور

بسیار نامت  
شکر نه در